

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... دنیا، یکی جمال است و یکی صوت است. این [دو] روح را لطیف می‌کنند. و صوت از جمال هم قویتر است و کسانی که با صداهای خوب سر و کار دارند یا خودشان با صدای خوب می‌خوانند، کم‌کم نفس آنها لطیف می‌شود، تلطیف می‌شود، از آن قساوت در می‌آید، از آن تعلق در می‌آید. دیده شده است که خیلی‌ها در موقع شنیدن صدای خوش از خیلی از مسائل گذشتند، از خیلی از تعلقات می‌گذرند، این هم به خاطر تلطیف است دیگر، وقتی نفس لطیف می‌شود تعلقاتش کم می‌شود، نفس کثیف می‌شود تعلقاتش زیاد می‌شود، این یک مسئله است.

مسئله دیگر وارد شدن در بحث ملامتی و عالم حیوانیت است، آن یک مطلب دیگر است. صدای خوب خوب است، اما گاهی اوقات می‌بینیم که همین صدای خوب اگر با یک نوع آهنگ خاصی خوانده بشود آن وقت این اثر عکس دارد، یعنی می‌افتد در عالم حیوانیت و عالم شهوانی و این چیزها. ممکن است با این صداها حتی مرتکب خیلی از مسائل هم بشود لذا است که شارع نهی کرده.

مرحوم آقا، ایشان هم خیلی نسبت به صدا مشتاق و حساس بودند، خیلی! ولی از بدشانسی خوش صدا گیرشان نمی‌آمد! این صدا خیلی اثرات عجیبی دارد! خیلی!
سؤال: بعضی از خواننده‌ها که مثلاً صدای نسبتاً خوبی دارند، اینها به خاطر دلشان نه چیز دیگر، روحشان لطیف می‌شود در عین حال،...

جواب: چرا، اینها باز بی‌هیچی نیستند، باز...

سؤال: خود انسان هم که بعضی از آنها را گوش می‌دهد مثلاً من باب مثال تأثیرش در خود انسان مشخص است با اینکه موسیقی با آنها هست ولی بیشتر توجه‌شان به صدا و این چیزهاست، این درست است؟

جواب: البته درست است به این معنا که بگوییم که یعنی حلال است؟

سؤال: نه حلال که ...

جواب: نه خب بی تأثیر نیست گرچه در کنارش یک اثر مخربی هم دارد،

سؤال: ...

جواب: خب از آن نقطه نظر که صدای زن است، حرام است، آن یک اثر دیگری دارد

سؤال: یعنی در همان حد خوانده بشود همان اثر را دارد؟

جواب: بله، بله، تکوینی است، اصلاً مسئله ازدواج، تأثیر تکوینی دارد، اعتباری نیست، تکوینی

است قضیه،

سؤال: این الفاظ ابزار است دیگر؟

جواب: بله، بله، شما یک نگاه به یک زن بکنی قبل از ازدواج تا اینکه بعد از ازدواج نگاه بکنید

این زمین تا آسمان تفاوت دارد، آن کدورت می آورد،

سؤال: آن خواننده زن که می خواند بالاخره تأثیر سوء را دارد.

جواب: تأثیر سوء را دارد،

سؤال: ولو اینکه حالت تجرید هم برای طرف پیدا بشود؟

جواب: آن هم در عین حال هست، در عین اینکه آن هست یک اثر سوء دیگری هم دارد، یک

نوع کدورتی در ضمن این تجرید می آورد که آن مبعّد است.

سؤال: چه طور می شود که هم مقرب باشد هم مبعّد؟

جواب: نه از نقطه نظر تعلق، تعلقات را کم می کند، نفس را در یک مرتبه ای پایین می آورد، این

حالت را دارد، ولی از نقطه نظر کشش روحی، این جلوی او را می گیرد. منافاتی ندارد. هیچ بُعدی ندارد

یک مسئله ای [در نفس انسان] در دو جنبه مخالف، بلکه در جنبه های مختلف با یکدیگر حرکت کنند،

این افرادی که مثلاً فرض کنید که اینها اهل ریاضت هستند، این اهل ریاضتها اگر غیر شرعی باشد،

بالاخره نفس آنها را از نقطه نظر اعمال، به یک مراتبی می رساند گرچه از یک نقطه نظر باز جلوی بعضی

از واردات را می گیرد، جلوی بعضی از معبرها را می گیرد، آن نحوه ارتقائی که در نور است نه در ظلمت،

جلوی آن را می گیرد. خیلی از این مرتاضها خیلی کارها انجام می دهند، این هم به خاطر این است که

نفس آنها به واسطه ریاضات، رشد کرده است، تقویت شده است و تعلق آنها کم شده است، واقعاً آنها

تعلق به دنیایشان کم است، به آنها یک قصر بدهی اصلاً نمی روند داخل آن قصر. از یک طرف تعلق به

دنیا کم شده است، از یک طرف تعلق به خود اضافه شده است، خود را بیشتر می‌بینند. [ولی] در راه سیر و سلوک تعلق به خود کم می‌شود و از این تعلق به خود، لوازم و آثارش که تعلق به دنیا است کم می‌شود. [ولی] در غیر از سیر و سلوک این ریاضات [غیر شرعی]، تعلق به خود را قوی می‌کند، گرچه بعضی از تعلقات دیگر را ممکن است کم کند و به واسطه آنها برای انسان خب یک حالتی پیدا می‌شود. اما این [مرتاض] اگر این ریاضت را [اعمال] نمی‌کرد به خدا نزدیکتر بود تا الان، اگر این مرتاض تعلق به خود را قویتر نمی‌کرد آن موقع به خدا خیلی نزدیکتر بود تا الان، الان دیگر هیچ کاریش نمی‌شود کرد، هیچ کار نمی‌شود کرد. در عین اینکه فرض کنید که می‌میراند.

یک شخصی برای خود من نقل می‌کرد، می‌گفت در هند من یک مرتاضی را دیدم که یک عقربی را که داشت راه می‌رفت میراندش، خشک شد، کار مرحوم قاضی را کرد دیگر، مار را خشک کرد، خشکید، تمام شد، مُرد. این [مرتاض] الان این کارها را انجام می‌دهد اما آن ختمی که بر قلب او خورده است و دریچه او بسته شده است، دیگر آن به این زودی‌ها باز نمی‌شود.

سؤال: از باب مظهر اسم الممیت است؟

جواب: بله مظهر واقع می‌شود.

سؤال: دیگر رسیده به درجه‌ای که مظهر اسم واقع بشود؟

جواب: بله، الان همه ما مظهر هستیم، حالا در آن مظهر قوت داریم، ضعف داریم، شدت داریم،

فرقی نمی‌کند،

سؤال: ... عبور از عالم قیامت؟

جواب: نه، این به او لازم نیست. لازم نیست که ...، آن یک مظهریتی دارد که آن لازمه‌اش عبور است، آن مظهریت کلی است، نه اینها در موارد جزئی هست، آن مظهریت کلی که مثل ولی هست و اینها، قدرت بر هر اماتهای دارد در مراتب مختلفه، آنها پیدا نمی‌کنند اینها را، این لازمه‌اش عبور از آن عوالم است،

سؤال: اینها (مرتاضها) قدرت بر هر اماتهای را ندارند؟

جواب: نخیر.

سؤال: همین جزئیات را فقط می‌توانند، یعنی نفوس ضعیفه را؟ اما ولی خدا می‌تواند تمام نفوس

را ...

جواب: بله، همه را می‌تواند.

سؤال: شما فرمودید که همین مرتاضها مثلاً اگر توبه کنند و برگردند، باز یک مقداری از مسیرشان را رفتند با همین ریاضتها.

جواب: اگر مرتاضها بر توبه موفق بشوند، از نقطه نظر اینکه بالاخره آن ریاضاتی که باید بر نفس پیدا بشود و بتواند او را بکند، بالاخره اینها یک مقداری ریاضات را کشیدند، آن وقت وقتی که توبه کنند، از باب **إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا** ﴿الفرقان، ۷۰﴾ این جزو مسیرشان به حساب می آید، لازم نیست که برگردند به عقب و از اول شروع کنند، همین مقدار از ریاضات تبدیل می شود به آن جنبه روحانیت.

سؤال: این حرمت موسیقی در مورد سماع است یا استماع؟

جواب: فرقی نمی کند اگر سماعش هم در اختیار انسان باشد، آن هم حرام است، مگر اینکه دیگر در اختیار انسان نباشد، از [منزل] همسایه صدا می آید و انسان هم نمی تواند کاری بکند. علی کل حال استماعش حرام هست، سماعش هم به این نحو.

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به غناء اگر نظرم آن باشد تقریباً پارسال روایاتی را که راجع به خواندن قرآن با صوت حسن یا تَغَنُّوْ بِالْقُرْآن بود، آنها را در درس بیان کردیم و همه آنها حکایت از این نکته می کرد که غناء دارای دو معنا هست؛

یک معنا که همان معنای لغوی است که مساوی با ترجیع صوت است.

و یک معنا، معنای اصطلاحی است که بعد آن معنای اصطلاحی متداول شده است و غناء بر آن اساس دیگر تعلق گرفته است.

روایتی داریم از علی بن ابی حمزه از امام باقر علیه السلام، که علی بن ابی حمزه بطائنی سوال می کند... این همان کسی بود که از واقفیه بود و بعد از موسی بن جعفر قائل به وقف شد و با اینکه از بزرگان اصحاب بود...

سؤال: مگر از اصحاب امام سجاد نیست؟

جواب: نخیر،

سؤال: به موسی بن جعفر نمی رسیده؟

جواب: چرا. او چند امام را درک کرد، علی بن ابی حمزه... او ابی حمزه شمالی است که او فرق می کند و اسمش هم ثابت بود. این علی بن ابی حمزه چند امام را درک کرده است، امام باقر و امام

صادق و از متولیان امور امام صادق و موسی بن جعفر بوده است،

سؤال: و امام رضا

جواب: بله.

سؤال: چهار تا امام را درک کرده است.

جواب: بله، و بعد از موسی بن جعفر وقتی که حضرت امام رضا مطالبهٔ اموال را کردند او نفرستاد و گفتش که پدر شما از دنیا نرفته است بلکه غیبت کرده است و بعد دوباره برمی گردد، و با این صحبتها بالا کشیدند، ملاً خورش کردند به اصطلاح. خب اینها هم از این احادیث بلد بودند دیگر. و حضرت امام رضا او را لعن کردند و به یکی از افرادی که آمده بود گفتند که از علی بن ابی حمزه چه خبر؟ گفتش که آمدم و او در کوفه بود. حضرت فرمودند امروز از دنیا رفت و وقتی که او وارد قبر کردند از ائمه سوال کردند و او تا پدرم را گفت و وقتی که به من رسید توقف کرد و چنان گریزی بر سر او زدند که شرق و غرب عالم را آتش آن گرز فرا گرفت! این شرح حال این بزرگوار است که عاقبت به خیر شد! ایشان البته خب...

و این واقعاً یک مطلب عجیبی است که انسان باید به خدا پناه ببرد. این مسائل مسائل شوخی نیست. یعنی علی بن ابی حمزه و هلالی و بلالی و شلمغانی و این افرادی که اینها در زمان های ائمه بودند اینها افراد عادی نبودند، اینها کسانی بودند که روی سرشان قسم می خوردند و این چیزها! ولی هر چه باشد، شیطان بالاتر است، مسئله، مسئله مهمی است! خیلی ها سوال می کنند که آقا چرا با مرحوم آقا و فلان و کذا و اینها، افرادی که بیست سال در خدمت ایشان بودند و فلان، حالا این مطالب...؟ بابا از اصحاب ائمه که دیگر ما بالاتر نیستیم! اصحاب ائمه، یکی علی بن ابی حمزه است، علی بن ابی حمزه کتاب روایت و روایاتشان را آن موقع دست به دست می گرداندند، خیلی از اموال پیشش بوده که از این طرف و از آن طرف می آوردند، از ری می آوردند به کوفه و به دست این می رساندند و این می داد به دست ائمه، و رتق و فتق می کرد و فلان...

... ما از افرادی خود هیچ خبری نداریم که چه خواهد شد؟ آنچه که برای ما مسلم است این است که خلاصه مواظب باشیم از همین طریق خارج نشویم، حالا دیگران هر چه می کنند بکنند، هر چه فلان می کنند...

دیروز ما رفتیم طهران، دو سه تا کار داشتیم، یکیش دیدن آقای بود، ایشان دخترش از دنیا رفته بود، اتفاقاً دامادش هم آنجا بود، آن آقای ...، آقای خیلی گلایه می کرد و می گفت ما که مشهد رفتیم

دیدیم به ما سلام نمی‌کنند و...! بعد از آقا نقل می‌کرد و می‌گفت که آقا به ارمنی‌ها سلام می‌کرد جواب سلام می‌دادند، او می‌گفت من خودم یادم است که مرحوم آقا وقتی ارمنی‌ها به ایشان سلام می‌کردند، جواب می‌دادند، از آنها هدیه قبول می‌کردند، وقتی که روز عاشورا برای امام حسین شکر و... نذری می‌آوردند ایشان می‌گفتند از آنها بگیری، شربت درست می‌کردند و به دستجات می‌دادند، و همه ارمنی‌ها و یهودیها به آقا احترام می‌گذاشتند. آقای می‌گفت ما شاگرد آقا هستیم ولی به ما سلام نمی‌کنند چون به قم آمدیم و فلان و از این حرفها! گفتم خب دیگر ببینید نیاز به تأویل و توضیح و تفسیر دیگر نیست. آن روشی است که شما از ایشان دیدید و این هم روشی است که از اینها دارید می‌بینید! این که نیاز به توجیح ندارد! بعد من گفتم آقا شما در آنچه که از مرحوم آقا دیدید شک دارید؟ گفت نه، گفتم دیگر چرا معطل این و آن هستی؟ چرا دائم ناراحتی که به تو سلام کردند یا نکردند؟ چرا وقت را اصلاً به این چیزها داری می‌گذرانی؟ گفتم شش سال است که آقا از دنیا رفته است، ماه صفر بیاید می‌شود شش سال دیگر، شش سال است که از دنیا رفته است هنوز شما در این حرفها هستی که به ما سلام کردند به ما سلام نکردند مگر ما چه کردیم؟

شیخ رفته مجلس فاتحه‌اش دارد موعظه می‌خواند، آمدند تا وسط مجلس دیدند که آقا شیخ بالای منبر است، دوباره برگشتند رفتند! خب این...! من گفتم که آقا آنچه که برای ما مهم است این است که ما خودمان بفهمیم که چه باید بکنیم، اما اگر قرار بود ما به این و آن نگاه کنیم و به خاطر این و آن، چه طور اینکه دیگران این کار را کردند دیگر، به خاطر این و آن ما بخواهیم راه خودمان را درست کنیم کلاهمان پس معرکه بود آقا! یک روز مرحوم آقا به من فرمودند: آقا سید محسن تو کار خودت را انجام بده و یقین داشته باش کارت درست است و به هیچی دیگر فکر نکن، یقین داشته باش کارت صحیح است، دیگر به چیزی فکر نکن و الا اگر بخواهی دنبال این باشی که دل مردم را بدست بیاوری تُبانت را از پایت می‌کنند، لخت در خیابان راهت می‌برند! ایشان این را فرمودند. مردم این [طوری] هستند، هر روز یک سازی می‌زنند، هر روز یک چیزی می‌گویند، و هر کسی با سلیقه خودش می‌آید مسائل را قضاوت می‌کند. آقا طرف دیروز صریح دارد این حرف را می‌زند امروز صریح بر می‌گردد! تو دیروز این حرف را زدی، آخر هنوز یک روز هم که نگذشته است! هیچ باکشان نیست! آن وقت آدم اگر بر اساس خوش آمدن و بد آمدن مردم بخواهد بیاید کارش را انجام بدهد، دائماً در گیر و دار تحولات و تغییرات و عوض شدن آراء و امروز یک جور فردا یک جور پس فردا یک جور...! و این غلط است. مگر ما دیگر چقدر عمر می‌کنیم که بخواهیم دنبال این حرفها باشیم؟!

من به ایشان گفتم شما نسبت به آقا اشکال داری؟ گفت نه، گفتم دیگر اصلاً راجع به چی می‌خواهی فکر کنی؟ همان طریق آقا را بگیر و برو، دیگر معطل نمان. لذا شما تا به حال ندیدید که من بروم سراغ یکی و بگویم آقا چرا تو رو برگرداندی؟ چرا رفتی؟ چرا فلان کردی؟

همین امروز قبل از اینکه بیایم درس، یک بنده خدایی از یک جایی به من تلفن زده، آقا من با زید و عمر صحبت کردم و ...؛ آنها اظهار اشتیاق می‌کردند که شما را ببینند، حالا اگر می‌شود شما یک وقتی در جایی با آنها ملاقات بکنید. گفتم انشا الله خدا به شما اجر بدهد، صفای شما را مأجور بدارد و ...؛ بنده هیچ وقت طهران نخواهم آمد، خواستند بیایند اینجا در را باز می‌کنیم. چرا؟ من نفهمم چه کسی می‌فهمد؟ بابا جلوی ما دیگر معلق نزنید! ما دیگر پیش بابایمان این کتابها را گذاشته ایم روی طاقچه، این دیگر چی بالا می‌کنیم پایین می‌کنیم...؟! دلت می‌خواهد با ما ارتباط داشته باشی بسم الله! نمی‌خواهی نخواه! ما نرفتیم هیچ ما این کارها را نکردیم تا به حال. یک دفعه دیدید از من؟ یعنی نه به خاطر قُدی و کله شقی من است، به خاطر این نیست، به خاطر...، حتی یک دفعه یکی سوال کرد گفت آقا فلان کس که رفته است فلان جا، شما دیدنش رفتید؟ گفتم نخیر دیدنش نرفتم. گفت چرا؟ گفتم برای اینکه تصور نکند ما هم بنای بر همین مسائلی را داریم که دیگران هم گرفتارش هستند! می‌خواهد ما را ببیند بلند شود بیاید ما بعد از آن ده دفعه به دیدنش می‌رویم، بیاید ما می‌رویم منزلش، این جور تصور نشود که...! لذا تا حالا ما ندیدیم، نه کسی را دیدیم و نه...، به هر حال دیگر توضیح نمی‌دهم. چون این چیزها خیلی دیگر پایین‌تر از این است که انسان آن وقتش را، عمرش را، فکرش را صرف این چیزها بخواهد بکند. آقا فلانی مثلاً نسبت به شما سرد شده؟ بله. چرا؟ از خودش بپرس! نظر شما؟ بنده هیچ نظری ندارم. از خودش بپرس چرا سرد شده. اشکال داری برو سوال کن.

بله احساس بکنم کسی از من دلگیر است به خاطر کار من، بلند می‌شوم می‌روم سراغش، کسی از من به خاطر حرفی که زدم، اقدامی که کردم دلگیر است، به فردا نمی‌اندازم، این مسئله است و در دو مورد هم اتفاق افتاده است، یک چیزی شنیدم بلند شدم رفتم، یعنی شب بود که من این را شنیدم، فردایش که چهارشنبه بود و درس تعطیل بود رفتم مثلاً نسبت به آن قضیه اقدام کنم، معلوم شد سوء تفاهم بوده است، اصلاً هیچ صحت نداشته است. اما اینکه که حالا نه فرض کنید یک کسی دلش نمی‌خواهد یا راهی را بهتر می‌داند، خوب بداند، ما که مکلف نیستیم برای اینکه بخواهیم بیایم نظریات و عقاید خودمان را تحمیل کنیم، خوب چرا طرف نیاید خودش را با ما تطبیق بدهد؟ چرا ما باید برویم تطبیق بدهیم؟

آقا آمده به کار ما ایراد گرفته است، بنده جوابش را دادم. جواب من را نتوانسته است بدهد یا علی‌ای حال نتوانسته ولی جواب نداده است، حالا هر چی، بلند می‌شود می‌رود این طرف و آن طرف می‌گوید آقا سید محسن هم مثل آقا سید محمد صادق است!! آقا این که خیلی از مردانگی به دور است که شما به من ایراد بگیرید، بنده جواب شما را بدهم، بعد بلند بشوی بروی بگویی که ایشان هم مثل او است! آن یک جور، این یک جور! ما دو تا را بگذارد روی یک کفه ترازو! این درست است؟ بنده به شما یک اعتراضی بکنم که آقا شما فلان کار را کردی، شما هم جواب بنده را بدهی، بنده هم نتوانم جواب بدهم، ساکت بشوم، حالا به هر علتی نتوانم جواب بدهم؛ ولو قانع نشوم، ولی بالاخره جوابتان را نتوانستم بدهم دیگر.

به من می‌گویند آقا شما جلسات عنوان بصری دارید، گفتم اشکال شرعی دارد؟ شرعاً اشکال دارد؟ یا از نظر ظاهری مسئله مورد اشکال است یا از نظر باطن، از نظر ظاهری بگوئید کجای قضیه اشکال دارد؟ بنده در آنجا حرام ترویج می‌دهم؟ زنا ترویج می‌دهم؟ شرب خمر...؟ نوارهای بنده هم که همه جا رفته است، خارج از ایران هم دارد می‌رود. کدامیک از مسائل اشکال دارد بیابید بگوئید. پس از نظر ظاهری که نمی‌توانید اشکال بگیرید. از نظر باطنی، تو باطن می‌فهمی؟ آخر تو باطن را می‌فهمی بنده نمی‌فهمم؟ نه اینجا دیگر...! خب جوابی ندارد بدهد بعد بلند می‌شود می‌رود می‌گوید آقا سید محسن دائم دارد دور خودش مرید جمع می‌کند! فلان می‌کند! ای بابا تو که جواب ما را ندادی؟ تو که حرفی نزدی؟ تو که به ما اعتراض کردی ما هم که جوابت را دادیم؟ حالا بنده اگر بالای منبر می‌رفتم اشکال نداشت حالا چون پایین نشستم حرف می‌زنم اشکال دارد؟ اینها چیست؟ اینها دور از مردانگی است! یعنی یک آدمی که اهل مروت است این کار را انجام نمی‌دهد. حالا می‌روند این کار را انجام می‌دهند، خب بروند بدهند، خوش باشند، بروند بگویند، خب بنده چه کنم؟ ما چرا ناراحت بشویم؟ بعد افراد در مقابل [آنها] موضع می‌گیرند می‌گویند چرا موضع می‌گیرند؟ خب نگوئید، خودتان می‌روید می‌گوئید بعد هم افراد موضع می‌گیرند، اعتنایتان نمی‌کنند، نوش جانتان! هر که خریزه می‌خورد پای لرزش هم می‌نشیند. اینکه صحیح نیست آدم بیاید فرض کنید که همین طوری بگوید و دیمی و فلان و این حرفها.

به فلانی می‌گویند که شما جلسات عصر جمعه را می‌روید تأیید آقا سید محسن است! جلسات عصر جمعه مگر تأیید بنده است؟ جلسات عصر جمعه که مال آقا است، مال زمان آقا بوده است. آن وقت بعد خودشان می‌روند با پسر آقای حداد و فلان و یک عده جلسه درست می‌کنند! خب این هم

که همان شد! گفت اسمش را نیاور خودش را بیاور! خب اینکه همان شد منتهی این به اسم من بیچاره در آمده است ما خراب شدیم! اما مال شما نه، اگر ده تا جلسه هم داشته باشید، نه اشکالی ندارد!

می گویند آقا نه آقا سید محسن نه آقا سید محمد صادق منتهی برو به طرف آقا! اما بیا پیش ما، معنایش این است دیگر، و الا می گفتمی که نه آقا سید محسن، نه آقا سید محمد صادق؛ نه ما، برو پی کارت. ولی نمی گویی برو پی کارت، می گویی آقا جلسه بگذار، این کار بکن، این کار را بکن، یعنی ما، همان است فرقی نمی کند. خلاصه آقا این نفس خیلی! خیلی اژدرها است! خیلی! او کی مرده است؟ از غم بی آلتی افسرده است.

علی ای حال مهم این است که انسان راه خودش را بیابد و دیگر گوش به این و آن ندهد و الا دیگر تمام وقتش را باید به این مطالب بگذراند و به این حرفها بگذراند.

به ما گفتند که آقا ما می خواهیم شما طهران بیاید، گفتیم بنده طهران نمی آیم، هر کس با من کار دارد بلند شود بیاید قم، وقت می گیرد در را به رویش باز می کنیم، وسط هفته هم باشد بنده وقت ندارم، درس دارم. این مسئله هست. اما اینکه...، حالا این اشکال دارد؟ اشکال ندارد.

علی کل حال، خلاصه خیلی مهم است، مسئله خیلی مهم است. این علی بن ابی حمزه و اینها، اینها از افرادی بودند که خلاصه موقعیت، آنها را گرفت. وکیل امام بودن و متولی امور حسیه در این طرف و آن طرف آنها را گرفت، وقتی که آنها را گرفت، بالاخره پول و پله و مال و منال، به یک جاهایی هم می توانستند برسند و امکاناتی هم برایشان می توانست فراهم بشود و یک دفعه امام رضایی می آید و می گوید آقا هر چه که پول داری بفرست. پول که مال تو نیست پول مال من است دیگر، من امام هستم پول را بفرست. هان، اینجا نفس شروع می کند...! این همه زحمت کشیدی، این همه فلان کردی حالا این می گوید همه پولها را بفرست! دیگر انسان باید پناه به خدا ببرد.

این علی بن ابی حمزه می گوید که قال قلت لابی جعفر علیه السلام، اذا قرأت القرآن فرفعتُ به صوتی جاعنی الشیطان فقال انما تُرائی بهذا اهلک و النار، قال یا ابا محمد اقرأ قرائت ما بین القرائتین تُسمع اهلک و رجع بالقرآن صوتک فان الله عز و جل یحب الصوت الحسن و یرجع فیه ترجیعا.

البته بعضی ها آمدند واقفیه را قدح کردند و گفتند روایات اینها قابل قبول نیست. اما قول حق این است که آن روایاتی را که در زمان صداقتشان و در زمان حسن حالشان، آن روایتها را نقل کردند آنها اشکال ندارد چه طور اینکه بر این مسئله هم ما روایت داریم که گفتند که أنظروا الی فی زمن حسن حالهم، به یک همچین عبارتی هست، که به آن زمان نگاه کنید، کتابهایی که در آن موقع نوشتند

به آنها عمل کنید، آن مطالبی را که بعد گفتند دیگر در آن مطالب آن جنبه عدالت وجود ندارد. حضرت در اینجا می‌فرمایند که قرآن را به صوت حسن بخوان، ترجیع به قرآن بده و امثال ذلک. این روایت از نظر برخی مورد خدشه قرار گرفته است: یکی به خاطر علی بن ابی حمزه‌اش که خب البتّه این روایت در زمان تحسّن حالش بود. دوّم اینکه با بعضی از روایات دیگر، این را معارض دانستند:

یکی از آن روایات، روایت کُلینی عن علی بن محمد است می‌رسد به عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال رسول الله اقرأ القرآن بالحن العرب و أصواتها و ایاکم و لحنون اهل الفسق و اهل الکبائر فانّه سیجی من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیه و لا یجور تراقیهم قلوب مقلوبه و قلوب من یعجبه شأنهم. این در مجمع البیان است و شیخ بهایی هم این مطلب را نقل کرده است.

روایت دیگر روایت حدیفة بن یمان است عن رسول الله، این از طریق عامه است، اقرأ القرآن بلحن العرب و أصواتها و ایاکم و لحنون اهل الفسق و اهل الکتابین و سیجی من بعدی قوم یرجعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیه لا یجاوز حناجرهم مفتونة قلوب و قلوب الذی ؟ شأنهم. این دو روایت تقریباً یکی است.

این مطلبی که در این روایات است این است که نهی از ترجیع قرآن، ترجیع الغناء می‌کند، آنچه که در روایت ابی حمزه است ترجیع است، خب چه ارتباطی دارد این مسئله با آن مسئله؟ آن در آنجا می‌فرماید قرآن را مانند ترجیع، یعنی مانند بالا و پایین بردن صدا و گرداندن صدایی که در غناء به کار می‌بریم، قرآن را آن طوری نخوان. اتفاقاً اخیراً من یک جا بود شنیدم یک جور قرآن را خواندند به همین کیفیت، مثل اینکه فرض کنید دارند یک تصنیف می‌خوانند، یک شعر عاشقانه فرض کنید که دارند می‌خوانند! این طوری می‌خوانند! من گفتم این اصلاً غناء است، این اشکال دارد، این منظور روایت هست. یا دیدید فرض کنید در کلیسا وقتی که با هم انجیل می‌خوانند چه طوری می‌خوانند؟ همه با هم یک صدا را می‌برند بالا یک دفعه می‌آورند پایین، یک جوری می‌شود آدم! یعنی همین طوری... این را آن جوری بالا و پایین و انخفازی که هست این را تبدیل می‌کند به غناء، یک خفتی در انسان بوجود می‌آورد که آن خفت خفتی است که انسان را از آن حالت طبیعی و انسانیت خارج می‌کند که البته همراه با آن، مزامیر و آلات موسیقی و این حرفها هم زده می‌شود. در کلیسا و اینها که از این آلات و اینها هم می‌زنند.

خب قدر مسلم این است که منظور امام علیه السلام ترجیع الغناء با آلات نیست، چون کسی با آلات نیامده است غناء کند. منظور امام کیفیت خود صدا است، خود صدا کیفیتش به نحوی باشد که این مانند غناء باشد. از این مطلب با توجه به روایاتی که داریم تَغْنُوْ بِالْقُرْآن و روایتی که علی بن ابی حمزه نقل کرده است استفاده می شود که اصلاً اشکالی که بر این روایت وارد می شود در جای خودش نیست و بینهما بونٌ بعید، بین ترجیع و بین ترجیع الغناء، لذا در روایت ابی حمزه ترجیع الغناء نیامده است، اگر می گفت رَجَعَ الْقُرْآنَ بِتَرْجِيعِ الْغِنَاءِ خب در این صورت معارضه بود با اینجا و خب طبعاً این روایت مورد تأمل قرار می گرفت، اما دارد که رَجَعَ بِالْقُرْآنَ تَرْجِيعًا، ترجیع عبارت از صوت مطرب است، همان طوری که قبلاً نقل کردیم ابن اثیر ترجیع را به تدویر صوت تفسیر و معنا کرده است منتهی تدویری که موجب تحسُنِ لَحْنِ است، لحن را نیکو و زیبا می کند و همان طوری که روز گذشته درسی عرض شد مسلم است که غناء از یک طرف عبارت است از صدایی که آن صدا از نظر انخفاض و ارتفاع، حال انسان را تغییر بدهد به حالتی که آن حالت خروج از طبیعت است، به این غناء می گویند. حالا این مسئله اگر در اشعار لهو و لعب قرار بگیرد خب این می شود همین غنای در لهو و لعب، این حالت اگر در اشعار غیر لهو و لعب که دارای معانی هستند قرار بگیرد، از نقطه نظر اینکه کیفیت ارتفاع و انخفاض، مثل همان هست به آن هم غنا گفته می شود.

وقتی که امام علیه السلام می فرماید که ترجیع مانند غناء نباشد، معنایش این است که در قرآن هم این نوع غناء جا دارد و الاً خب امام علیه السلام می فرمود ترجیع الغناء در قرآن اشکال ندارد [ولی] در اشعار لغوی و لهو و اینها اشکال دارد. قرآن آیات الهی است دیگر، از آیات قرآن که دیگر ما بالاتر نداریم، قرآن أَحْسَنُ الْحَدِيثِ است دیگر. پس معلوم می شود که غناء از نظر لغوی عبارت است از ترجیع صوت به نحو مطلق که موجب حسن صدا بشود و لهذا روایاتی را که در آن روایات، غناء در قرآن آمده است، آن غناء به همین معنای لغوی عام حمل می شود، و از یک جهت دیگر آن غناء چون در اشعار لهو و لعب و لغو و اینها یک ریتم خاصی را دارد لذا غناء محرم به آن اطلاق می شود، غنایی که در محرم است، یعنی حالت صدا در لحن تغییر می کند که این تغییر و تبدل لهو و ترجیع معمولاً در اشعاری که انسان را به حیوانیت و بهیمیت و اینها وارد می کند استعمال می شود. حالا اگر یکی خواست بیاید این لحن را در قرآن هم استعمال کند، این لحن را در اشعار ابن فارض هم به قول ایشان بخواهد استفاده کند، باز هم به آن غناء صدق می کند. چون شما از ابزاری استفاده کردی که از آن ابزار در محرم استفاده می شود نه اینکه از آن ابزار دو جور می شود استفاده کرد در محرم و در غیر محرم. منظور من

این است که کیفیت صدایی که معمولاً در این اشعار هست، در خود آن کیفیت اشکال است، یعنی آن اشعار به انضمام آن کیفیت، موجب تنزل انسان می شود، تنزل نفس می شود، و الاً اگر این اشعار عاشقانه باشد [ولی] طرف همین طوری عادی بخواند این موجب تنزل نفس نخواهد شد، فقط یک شعر بیخود است. این نحوه خواندن، این ارتفاع و انخفازی که در وزن می آید، در آلات کلاسیک موسیقی این وزن می آید، این به درد این نوع اشعار می خورد که این نحوه بخوانند.

پس روی این حساب این روایاتی که می گوید *يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَالنُّوحِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ*، به این کیفیت می خوانند، قطعاً معلوم می شود که منظور پیغمبر از این *غناء غنای محلل نیست*، بلکه *غناء غنای محرم است که عبارت است از همان کیفیت آن صدا، منتهی...*

سؤال: چرا ما می گوئیم دو تا *غناء* داریم؟ پس با این صحبت ما یک *غناء* بیشتر نداریم، دو مصداق داریم، یک مصداقش آن حالت است یک مصداقش هم این حالت است.

جواب: نخیر

سؤال: چون در اول فرمایشتان فرمودید که ما دو *غناء* داریم.

جواب: دو *غناء* داریم به جهت اینکه دو مصداق متباینی وجود دارد، از این نقطه نظر دو *غناء* داریم، اصل *غناء* به معنای ترجیع صوت است، خود همان نوع محللش هم باز ترجیع است ولی کیفیت ترجیع فرق می کند؛

یک ترجیعی است که اصلاً ساخته شده است برای اشعار موهن، برای اشعار لغو و لهو و لعب و اینها.

یک ترجیعی است که آن ترجیع عبارت است از تحسین صوت. شما هر شعری هم که بخواهید بخوانید برای اینکه این شعر جاذب باشد بایستی که صوتتان حسن باشد، و این تحسین صوت حاصل نمی شود الاً بالترجیع، خب این دیگر جای اشکال نیست. پس اگر این طور است اصلاً ما تمام الحان را باید دیگر درش را ببندیم چون دیگر هر کسی فقط باید بیاید بگوید، او او ایی ایی...! هیچ چیزی دیگر ندارد. همین که می گوید: *أ، أ، ایی*، این خودش یعنی تغییر دادن، این معنایش تدویر است، این معنایش گردش و... است، و همین صدا را قشنگ می کند و گفتیم که رسول خدا می نشست و ابن مسعود آیات قرآن را می خواند و حضرت گریه می کرد، و داریم که ائمه دعوت می کردند که *ذاکر بیاید و مدح اهل بیت را بکند*، *نوحه امام حسین*، *تعزیه سید الشهداء* را بخواند، اینها همه دلالت بر این می کند که نفس ترجیع اشکال ندارد. آن کیفیت کلاسیک، آن نحوه ترجیع خاصی که برای مجالس لهو و لعب وضع

شده است که به آن غنای محرم می‌گویند، آن اشکال دارد. آن نحوه کلاسیک اگر در قرآن هم بیاید می‌شود غنای محرم، این مسئله است.

سؤال: دستگاه‌های موسیقی، دستگاهی که الان موجود است، همایون می‌گویند و... می‌گویند، یک سری دستگاه‌های مشخصی هست، بعضی از قاریان قرآن الان برای اینکه قرائشان بهتر بشود می‌روند این دستگاه‌ها را یاد می‌گیرند و بعضاً بعضی از قرائت‌هایشان را روی این دستگاه‌ها قرار می‌دهند، مطابق این دستگاه‌ها می‌خوانند، این به چه صورت است؟

جواب: ببینید، دستگاه هم مسئله‌اش همین طور است، یک وقت یک دستگاهی است که این دستگاه اصلش برای اشعار لهُو درست نشده است، دیدید؟ فرض کنید حالا می‌گویند موسیقی کلاسیک مثلاً، مثل همین اشعاری که الان خواننده‌ها می‌خوانند، بعد بر طبق شعر هم می‌آیند موسیقی بعدش می‌زنند، اینی که اینها می‌خوانند ما نمی‌توانیم بگوییم این غناء است. بعضی از دستگاه‌هایی هست که این دستگاه اصلاً جلف است، یعنی تا بزنند آدم یک چیزش می‌شود، این دستگاه برای این اشعار لهُو و لعب و مجالس غناء و اینها اصلاً درست می‌شود. آن وقت صدایی که منطبق با آن دستگاه است اشکال ندارد، آن صدایی که منطبق با این دستگاه است اشکال دارد.

سؤال: تقریباً می‌توانیم بگوییم که باید در آثارش تفحص بکنیم، آثاری که در نفس دارد،

جواب: نه مشخص است دیگر، این یک چیز عرفی است دیگر، امام علیه السلام که با افراد نیست، امام می‌گوید که [ملاک] این لهُو و لعب، عرف است، عرف به این این را می‌گوید. حالا حضرت که نمی‌آید در هر قضیه‌ای بخواهد بیان بکند بگوید به نظر من... می‌گوید خودت نگاه کن به خودت، می‌گوید این در مجالس لهُو و لعب زده می‌شود یا در مجالس ذکر خدا و اینها زده می‌شود؟ این را که هر کسی می‌تواند تشخیص بدهد، انسان که نمی‌تواند خودش را گول بزند، این واضح است دیگر. موسیقی‌های جاز و فلان و از این چیزهای کذا که می‌آورند، اصلاً ترانه‌هایی که می‌خوانند، معلوم است این غناء است ولی این... الان هم مثلاً فرض کنید که من از رادیو هم شنیدم اخیراً یک آوازهای چرت و پرت می‌آورند و از این خیلی مزخرفتر...

سؤال: اشعار مولوی را هم من دیدم که خیلی بد می‌خوانند

جواب: آهان

سؤال: بعضی از این خواننده‌ها صداهايشان خیلی نکره است!

جواب: یک کسانی را که مثل الاغ، مثل گاو، اصلاً اینها دیگر...! آخر الزمان ذوق و سلیقه هم

رفته است آخر، این چیه اینها می خوانند؟

سؤال: شعرها هم شعرهای...! یعنی از شعرهای حافظ و مولانا آمده بیرون، از همین شعرهای بند تَنبانی که شعر نو می گویند، چی می گویند.

جواب: بله، بله همین است دیگر.

سؤال: اخیراً همین ها هم در مورد حضرت فاطمه زهرا مثلاً می خوانند برای جذب افراد و این چیزها.

جواب: خب اینها همه حرام است دیگر.

سؤال: در مورد حضرت مهدی می خوانند...

اللهم صل على محمد و آل محمد